

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد محق

۱۴ اپریل ۲۰۲۳



محمد محق

نکاتی در باب اسلام و کنیزداری

در روزهای گذشته ویدیویی در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شد که در آن ملایی سلفی به اسم معروف راسخ از جواز داشتن کنیز و تجاوز جنسی به اسیران جنگی از دیدگاه اسلام سخن می‌گوید، و با حسرت و اشتیاقی که در لحن و زبان بدنش پیداست، این احکام را تا امروز ساری و جاری می‌داند. شماری از دوستان دیدگاه من را در آن زمینه پرسیدند. در این جا نکاتی را برای ارائه تصویر کلان‌تر موضوع و نیز برای بیان دیدگاه خود در باره این احکام به عرض می‌رسانم:

یک) برده‌داری، چه به شکل کنیز و چه به شکل غلام، یکی از پدیده‌های اجتماعی ظالمانه در تاریخ چند هزار ساله بشر بود که انسان را تبدیل به کالایی قابل خرید و فروش می‌کرد و حیثیت انسانی‌اش را هیچ می‌انگاشت. پایان آن وضعیت شوم و شرم‌آور مایه خوشحالی است و هر گونه تلاش برای بازگشت به آن وضعیت بیدادگرانه و حیوانی و دعوت به آن، یا حتی عادی نشان دادن آن، عملی ضد اخلاقی است و باید جلو آن به هر قیمتی گرفته شود.

دو) برده‌داری از دستاوردهای هیچ دین و آیینی نیست، نه اسلام سبب به وجود آمدن این پدیده شد نه مسیحیت، نه یهودیت، نه هندوئیسم، نه بودیسم، نه آیین زرتشت، نه آیین مانی، نه آیین کنفوسیوس، و نه هیچ دین بزرگ دیگری. پدیده برده‌داری محصول دو عامل اساسی دیگر بوده است، یکی قدرت سیاسی و دیگری قدرت اقتصادی. کافی است که تاریخ گذشته بشر را از این منظر ورق بزنیم تا ببینیم که جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها چه نقشی در اسارت هزاران انسان و فروخته شدن شان در بازارهای جهانی داشته‌اند و چگونه بخشی از چرخه اقتصاد در گذشته بر محور خرید و فروش انسان می‌چرخیده است. (نورمن ال. ماخت، مری هال، تاریخ برده داری، ۱۳۸۳) بنا بر این، تقصیر اصلی در ظهور پدیده برده‌داری و گسترش آن به دوش دستگاه‌های قدرت و ثروت می‌افتد نه بر دوش ادیان و مذاهب.

سه) ادیان و مذاهب، به شمول اسلام، هم در هنگام ظهور و هم در روند گسترش خود با این پدیده جهانی رو به رو بودند و هیچ کدام شان اقدامی به لغو آن نکردند. شاید به این دلیل که این پدیده بخشی از شبکه تجارت جهانی بود و به

قدرت عظیم امپراطوری‌ها تکیه داشت، و هیچ نهادی نمی‌توانست به تنهایی به تغییر آن کمر ببندد، نه نهاد دین و نه نهادهای دیگر. به عبارتی، لغو آن نیازمند تکامل اجتماعی انسان‌ها بود تا با فاصله گرفتن کافی از دوران توحش و رسیدن به مرزهای بلوغ تمدنی و یافتن راه‌هایی برای مهار دستگاه‌های قدرت و ثروت، بستر آن فراهم آید. تکامل اجتماعی انسان تابع منطق خاصی است که به صورت تدریجی رخ می‌دهد نه به صورت آنی و جهشی. از منظر امروزی البته ما توقع داریم که ادیان به لغو برده‌داری کمر می‌بستند.

چهار) در پارادایم تمدنی آن ادوار تاریخی، نگاه متفاوتی نسبت به آدمی وجود داشت، و معنای انسان به گونه‌ای که امروز می‌فهمیم زاده نشده بود، و از این رو تقسیم انسان‌ها بر محورهای گوناگون جنسیتی، طبقاتی، نژادی، مذهبی، منطقه‌ای، زبانی و غیره امری هنجارین Normative به شمار می‌رفت. حتی انسان‌های بزرگ جهان قدیم، به شمول سقراط، افلاطون، ارسطو، بودا، زرتشت، مانی، مسیح و پیامبر اسلام آن را بخشی طبیعی از ساختار اجتماع انسانی می‌شمردند و گاه برای آن حکمت‌هایی فرض می‌کردند. اساسا انسان‌ها، به شمول پیامبران، فیلسوفان، حکیمان و فرزندانگان موجوداتی تاریخی هستند و نمی‌توانند بالاتر از سقف تاریخ پرواز کند. یعنی درکی که ما امروزه از انسان داریم به ذهن آنان نمی‌رسید، زیرا هنوز این سرحد از بلوغ جمعی شکل نگرفته بود، و آنان در دید و درک شان از انسان، از جامعه و از جهان محکوم به سطح آگاهی تاریخی زمان خود بودند. از منظر امروزی البته شماری از ما توقع دارد که افلاطون، ارسطو، و بودا و پیامبران دیانت‌های ابراهیمی سقف زمان را می‌شکستند و فتوا به ناروایی این پدیده می‌دادند. این توقع ناشی از مشکل زمان‌پریشی و ناآگاهی ما از اهمیت تکامل تاریخی و نقش آن در شکل دادن به روش و منش انسان‌هاست.

پنج) رویکرد عمومی ادیان و نیز چهره‌های مهم و اثرگذار تاریخی به موضوع برده‌داری اگر در قالب امکان‌های همان دوره تاریخی در نظر گرفته شود معطوف به تعدیل و تلطیف آن وضعیت بوده است تا از رنج بردگان به درجاتی که ممکن به نظر می‌رسید بکاهند و شرایط را در حد و اندازه‌ای که در مناسبات تاریخی آن دوره می‌گنجید برای شان قابل تحمل‌تر کنند. یعنی هرچند هیچ دینی و هیچ شخصیت بزرگی در تاریخ قدیم وجود ندارد که برای لغو برده‌داری مبارزه کرده باشد، اما همه کمابیش به توصیه‌های اخلاقی یا وضع قوانینی جهت بهبود نسبی شرایط بردگان اقدام کردند. هم اکنون منابع ادیان کهن مانند یهودیت، مسیحیت، آیین زرتشت، و بقیه در دسترس ماست و نشان می‌دهد که همه آن‌ها مانند اسلام با برده‌داری کنار آمده اما همزمان توصیه‌هایی ناظر به رفتار بهتر با بردگان نیز داشته‌اند. مقایسه احکام و سفارش‌های اخلاقی هر دین و فرهنگ در این زمینه به جای خود اهمیت تاریخی دارد و می‌تواند سیر تکامل اجتماعی بشر را بهتر به تصویر بکشد.

شش) اسلام در این زمینه استثنا نیست، به این معنا که با عرفی جهانی و وضعیتی نهادینه شده به نام برده‌داری مواجه شد، و اقدامی به لغو آن نکرد، اما توصیه‌های اخلاقی‌ای صادر کرد که به سود بردگان باشد، مانند خوشرفتاری با بردگان، خوراندن و پوشاندن شان از عین خوراک و پوشاک مالکان، آزاد کردن بردگان برای کفاره برخی گناهان، آزاد کردن برده به عنوان یکی از عبادات نزدیک کننده انسان به خدا و مانند این‌ها. با این‌هم، برخی از احکام غیر اخلاقی رایج در آن زمان را که عرف شده بود لغو نکرد مانند به کنیزی گرفتن زنان و دختران غیر مسلمانی که در جنگ‌ها اسیر و بدون ارتکاب جرمی قربانی اعمال مردان جنگجو می‌شدند. همچنان فروش آنان به بازار، یا استفاده جنسی از آنان بدون رضایت خودشان، که در صدر اسلام انجام شد و در عصر حاضر داعش نیز آن را در مناطق زیر حاکمیت خود به اجرا گذاشت. این اعمال هیچ توجیه اخلاقی ندارد و تسلیم شدن به عرف‌های نادرست رایج در آن زمان بوده است. تنها تفاوتی که میان اعمال داعش و اعمال مسلمانان صدر اسلام در این زمینه می‌توان فرض کرد همان تفاوت

زمانی است که در آن تاریخ چنین اعمال زشتی در اکثریت کشورهای جهان از هنجارهای پذیرفته به شمار می‌رفت و امروزه که داعشیان و سلفی‌های جهادی آرزوی پیاده کردنش را دارند، به علت عبور از آن دوره تاریخی، عملی به شدت نا به هنجار دانسته می‌شود.

هفت) عملکرد تاریخی مسلمانان در زمینه تعامل با پدیده برده‌داری همانند دیگر ملت‌های جهان بود، نه بهتر از بقیه و نه بدتر از بقیه. دست یافتن به برده و به ویژه کنیز یکی از عوامل نهفته در پس جنگ‌ها و لشکرکشی‌هایی بود که زیر نام جهاد و فتوحات انجام می‌شد و ماشین جنگ و کشورگشایی را می‌چرخاند. افزون بر این، در میان همه ملت‌های دنیا، کسانی که امکانات مالی بهتری داشتند حتما برده داشتند، شماری از آنان با بردگان خود خوشرفتاری و شماری بدرفتاری می‌کردند، و از این جهت تفاوت چندانی میان مسلمان و نامسلمان وجود نداشت. در این میان، شماری از خلیفگان و سلاطین تاریخ اسلام، مانند دیگر پادشاهان دنیا در آن زمان، حرمسراهای بزرگی داشتند که در آن‌ها هزاران کنیز را گرد آورده بودند، و یکی از خدماتی که از آنان گرفته می‌شد تمتع جنسی بود. بردگان مرد، وضعیت متفاوتی داشتند. شماری از آنان که خوش‌چهره بودند از سوی برخی از سلاطین و خلیفگان برای بهره‌گیری جنسی انتخاب می‌شدند، شماری برای خدمات عادی در کاخ‌های دار الخلافه و دار السلطنه، و شماری برای خدمات نظامی و سهم‌گیری در جنگ‌ها. فزونی گرفتن نقش بردگان در امور نظامی پای شماری از آنان را به سیاست‌کشانید، و در دوره‌ای از تاریخ اسلام این بردگان به پادشاهی رسیدند، مانند سلسله ممالیک که برای بیش‌تر از دو قرن در مناطقی از افریقا و آسیا مانند مصر، سودان، شام، حجاز و تقریباً ده کشور حکم راندند. همین ممالیک بودند که در برابر حملات سپاهیان مغول ایستادند و بزرگترین شکست مغول در جهان اسلام به دست آنان رقم خورد. بنا بر این، برده‌داری پدیده‌ای پیچیده و چند بعدی، و استفاده از بردگان زن به عنوان کنیز تنها گوشه‌ای از این پدیده کلان بود. اما چون برده‌داری در آن پارادایم تاریخی به صورت هنجاری پذیرفته شده در آمده بود، حتی پادشاهان ممالیک نیز به ذهن‌شان نمی‌رسید که پس از به دست گرفتن پادشاهی به لغو این پدیده اقدام کنند.

هشت) کنیزان به عنوان بخشی از بردگان در جهان قدیم نقش‌های مختلفی داشتند. شماری از کنیزان به عنوان خدمه خریداری می‌شدند، و کارهایی را به عهده داشتند شبیه آنچه امروزه بسیاری از خانم‌های شرق آسیا در کشورهای خلیج یا کشورهای غربی به عهده دارند، از نظیف خانه تا پرستاری از بیماران. شماری دیگر به هدف صرف استفاده جنسی خریداری می‌شدند و اربابان‌شان پس از مدتی آنان را به بازار می‌فروختند. جاحظ، ادیب برجسته عرب (۱۵۹-۲۵۵) در کتاب البیان و التبیان توصیف دقیقی از نقش کنیزان در زمینه مسایل جنسی به دست می‌دهد که گویا نقش مهم‌تری نسبت به زنان آزاد داشته‌اند. طبق گفته او، ازدواج با زنان آزاد بر اساس پیوندهای طبقاتی صورت می‌گرفت، و مردان چون بر اساس تصمیم خانواده‌ها ازدواج می‌کردند نه بر اساس پسند و انتخاب خود، اغلب با زنان آزاد احساس خوشبختی نمی‌کردند و عرف رایج این بود که برای خود کنیز می‌خریدند، زیرا هم زیبایی‌شان را در نظر می‌گرفتند و هم مهارت‌های‌شان را. ظاهراً کنیزان، طبق عرف آن زمان و بنا به اهداف تجارتي، با امور جنسی بهتر از زنان آزاد آشنایی داشتند و چون برای این کار آموزش می‌دیدند جذابیت بیش‌تری برای مردان داشتند. اما نقش کنیزان به این خلاصه نمی‌شد، بلکه آنان گاه در سیاست و اجتماع نقش به‌غایت مهمی پیدا می‌کردند. شخصیت‌های مشهوری در تاریخ اسلام وجود داشتند که همسران‌شان کنیز بودند، از محدثی مانند احمد بن حنبل تا خلیفه قدرتمندی مانند هارون الرشید. همچنان‌که شماری از خلفا و سلاطین مشهور از کنیزان به دنیا آمده بودند مانند مامون الرشید عباسی، سلطان محمد فاتح عثمانی و دیگران. جالب است که این رسم تا اوایل قرن بیستم نیز در افغانستان وجود داشته است، و میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب خاطرات سیاسی خود به گوشه‌هایی از این موضوع پرداخته است.

نه) با شروع عصر مدرن، جهان وارد پارادایم جدیدی شد که پایه‌های آن را نگاه نو به انسان، به جهان، به جامعه، به تاریخ، به دین، به هنر، به فرهنگ و دیگر مقوله‌های کلیدی تشکیل می‌داد. پارادایم جدید بخش مهمی از مسلمات و بدیهیات جهان کهن و هنجارهای نهادینه و جاافتاده آن را زیر سوال برد. در این مرحله بود که انسان، بما هو انسان، در کانون توجه و اهمیت قرار گرفت و همه امور عرضی مانند جنسیت، دین، رنگ پوست، زبان، فرهنگ، ایدئولوژی و گرایش‌های مختلفش در عرصه سیاست و اجتماع تحت الشعاع کرامت انسانی او از اهمیت افتاد. تنها در این مرحله بود که انسان‌محوری به یکی از هنجارهای مهم ارتقا یافت، و این در اثر تحولات گسترده‌ای بود که در مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رخ داد و با تحولات ژرفی در تفکر فلسفی و رویدادهای معرفتی همراه گردید. کوپرنیک، نیوتن، داروین و شماری دیگر از دانشمندان، در کنار فیلسوفانی مانند دکارت، هیوم، اسپینوزا، کانت، لاک، هابز، مارکس و دیگران، پیامبران عصر مدرن به شمار می‌روند که نگرش و ذهنیت انسان این عصر را دگرگون کردند و در شکل‌گیری پارادایم مدرن نقش مهمی داشتند.

ده) با تغییر بنیادی نگرش به انسان و جهان، تصورات سنتی متعلق به دنیای کهن که عمدتاً در قالب سنت‌های دینی تراکم یافته بود با چالش‌های جدی مواجه شد. در هندوئیسم نظام طبقاتی و تقسیم ازلی انسان‌ها به چهار طبقه که بخشی از آن نجس جاودانی هستند در معرض شک و نقد قرار گرفت. در مسیحیت سلطه پاپ و کلیسا و ادعای نمایندگی از خدا زیر سوال رفت. در یهودیت روایت آفرینش و اسطوره‌های آن بی‌پایه خوانده شد و احکام تشریحی تورات و تلمود مورد انتقاد اخلاقی قرار گرفت. در اسلام تقسیم مردم به مومن و کافر، اجازه جنگ با نامسلمانان بدون حالت دفاعی، احکام بردگان، تفاوت حقوق و جایگاه زن با مرد و مسابلی از این دست با نقد و اعتراض رو به رو شد. آیین کنفوسیوس، بودیسم، شینتو، جینیسم، و بقیه ادیان نیز با وضعیت مشابهی رو به رو شدند. علت این بود که با تغییر آن پارادایم، بخشی از آنچه در جهان قدیم اموری پذیرفته شده و به هنجار به شمار می‌رفت، و ادیان نیز با آن‌ها کنار آمده و به رسمیت شناخته بودند، در این پارادایم نا به هنجار و زشت دانسته شد و به زیان انسان یا جهان تلقی گردید، و سخن از حذف یا کنار گذاشتن آن‌ها به میان آمد.

یازده) در میان پیروان همه ادیان و سنت‌ها تلاش‌هایی برای همخوان‌سازی و انطباق آیین‌های‌شان با عصر جدید به راه افتاد، که آن را زیر عنوان رفرمیسم یا اصلاحگری دینی می‌شناسیم. این روند پیش از همه در مسیحیت آغاز یافت و نخستین شراره‌های اصلاحگری را مارتین لوتر مشتعل ساخت که حق تفسیر کتاب مقدس را از انحصار کشیشان و نهاد رسمی دین که کلیسای کاتولیک نماینده‌اش بود بدر آورد. در یهودیت تلاش‌هایی برای بازخوانی عهد عتیق شروع شد و برداشت ظاهرگرایانه از متن تنها به ارتدوکس‌های یهودی منحصر گردید. در هندوئیسم کسانی در صدد تغییر نظام کاست/طبقات بر آمدند و شخصیتی مذهبی مانند مهاتما گاندی خود یکی از پرچمداران این رفرم بود. در بودیسم ذن در جاپان، نوگرایان و اصلاح‌طلبان توانستند سنتی‌ها را بعد از کشمکش‌های طولانی از قدرت کنار بزنند. در هیچ یک از این تلاش‌ها اصل بر محو کلی سنت و دین نبود، بلکه تمرکز بر ارائه نسخه‌ای از آن بود که با پارادایم جهان مدرن سازگار باشد و با نیازها و مناسبات جدیدی که بر زندگی بشر حاکم شده است همخوانی پیدا کند.

دوازده) در جهان اسلام، از آغاز مواجهه با مدرنیته این شکاف پدیدار شد و دو جبهه شکل گرفت. جبهه مدافعان سنت به تحولات دنیای مدرن به چشم بدبینی می‌نگریستند و مقاومت در برابر آن را پاسداری از سنت، هویت و ایمان خود می‌شمردند. جبهه نوگرایان بر ضرورت بازنگری در بسیاری از مفاهیم گذشته تاکید داشتند تا راه مدرن‌سازی و توسعه امروزی جوامع مسلمان گشوده شود. بخشی از این تلاش‌ها معطوف به بازخوانی گزاره‌های دینی و بازسازی الهیاتی اسلام بود. در همین راستا بود که بازنگری در تصور انسانوار و قانون‌گذار از خدا، تفکیک بعد بشری پیامبر از بعدی

نبوی وی، تفکیک لایه تاریخی از گوهر فراتاریخی دین، تاثیر فرهنگ زمانه بر شکل‌گیری احکام، زبان مجازی دین، مبانی هرمنوتیکی و روش‌های تفسیری متن، میزان اعتبار احادیث و روایت‌های منسوب به پیامبر اسلام، نقش عوامل سیاسی در شکل‌گیری تفکر اسلامی در سده‌های میانه، بازنگری در مقاصد شریعت، و مقوله‌هایی مانند این به میان آمد. کسانی مانند محمد عبده، سید احمد خان هندی، اقبال لاهوری، فضل الرحمن ملک، طاهر بن عاشور، امین الخولی، محمود محمد طه، ابوالقاسم حاج حمد، محمد ارکون، عبد الکریم سروش، مجتهد شبستری، نصر حامد ابوزید، عابد جابری، محمد طالبی، عبد المجید شرفی، علی مبروک و بسیاری دیگر آستین بالا زدند تا راه رفرمیسم در اسلام را بگشایند.

سیزده) بر اساس رویکرد رفرمیستی و اصلاح‌طلبانه در اسلام، قانون‌گذاری اساساً شأنی بشری است نه الهی. قوانین خدا ثابت، ازلی و جاودانی‌اند، و مظهر آن‌ها قوانین طبیعی و تکوینی ساری در تمام کاینات است. قوانینی که به شکل امور قراردادی میان انسان‌ها شکل می‌گیرند و ناظر به شرایط خاص زمانی و مکانی هستند در اصل و بالذات بشری‌اند نه الهی، اما چون در زمانه خود به دست انسان‌هایی وضع شده‌اند که نخبگان بشر و انسان‌های خداگونه بودند و تأیید الهی داشتند مجازاً قوانین الهی و احکام خدایی شمرده شده‌اند. گوهری که ثابت است و می‌تواند سرشت جهان‌شمول داشته باشد و از این دریچه با قوانین کاینات هم‌ارز می‌شود، اخلاق است، و احکامی که در ادیان آمده است صورت مقطعی اخلاق در زمانه خود بوده است. آن صورت مقطعی در ظرف مناسبات آن دوره تاریخی تلاشی برای اخلاقی‌تر ساختن وضعیت موجود بوده است، اما با گذر زمان و تغییر مناسبات، آن شکل تاریخی از کارکرد اخلاقی خود تهی شده و در مناسباتی دیگر چنان وظیفه‌ای را به دوش ندارد و از این رو منسوخ تلقی می‌شود. در همین راستا احکام مربوط به برده‌داری، تبعیض میان زن و مرد، تبعیض میان مسلمان و نامسلمان، جنگ مسلحانه برای ترویج دین، و هر چه از این قبیل است در مناسبات جدیدی که در دنیا شکل گرفته است احکامی غیر اخلاقی‌اند که باید منسوخ شوند. نسخ احکام حتی در همان زمان پیدایش ادیان نیز امری معمول و جا افتاده بود و به محض تغییر اندکی که در شرایط و مناسبات اجتماعی رخ می‌داد پاره‌ای از احکام منسوخ می‌شد. طبق رویکرد اصلاح‌گرانه، امروزه که تغییرات بسیار ژرف و گسترده‌ای رخ داده است نسخ پاره‌ای از احکام که در مناسبات جدید غیر اخلاقی تلقی می‌شوند قطعاً منسوخند و بازگشت به آن‌ها نارواست.

چهارده) مدرنیته نتوانسته است شرایطی کاملاً ایده آل به میان بیاورد. برده‌داری به صورت عریان گذشته اگر به پایان رسیده و یا در حال پایان یافتن است، اما انواع دیگری از برده‌داری که صورت تلطیف شده‌تری از آن و متناسب با شرایط کنونی دنیاست هنوز وجود دارد. ملیون‌ها برده جنسی، برده فکری، برده اقتصادی و برده اجتماعی هنوز در سراسر جهان وجود دارند. اساساً عدالت به معنای ایده‌آل آن هنوز دور از دسترس است و انواعی از نابرابری از شرق تا غرب جهان وجود دارد که فرودستان را در مقام برده فرادستان قرار می‌دهد و وضعیت‌های ناخواسته‌ای را بر آنان برای تمام عمر تحمیل می‌کند. این وضعیت در کشورهای جهان سومی و توسعه‌نیافته شدیدتر است، اما حتی در کشورهای توسعه‌یافته که سطح زندگی تا حدی بهتر است، بردگی انسان‌ها به خاطر خانه و سرپناه در برابر بانک‌ها، بردگی کارگران در برابر شرکت‌های بزرگ، و بردگی شهروندان در برابر استبشلمنت‌های قدرتمند همچنان ادامه دارد.

پانزده) علی‌رغم کاستی‌هایی که در جهان مدرن وجود دارد، پیشرفت‌های بشر در مسیر احقاق حقوق اساسی‌اش امیدوارکننده و ستودنی است، به ویژه به رسمیت شناخته شدن اعلامیه حقوق بشر و کنوانسیون‌های مرتبط که صورتی تقریباً جهان‌شمول پیدا کرده، و یکی از گام‌های اساسی در تمام تاریخ بشر است. لغو برده‌داری به صورت رسمی و غیر قانونی شدن آن، دست کم در صورت کلاسیک، یکی از مبارک‌ترین رویدادهای عصر مدرن است که انسان را به

رسیدن به آزادی واقعی یک گام نزدیکتر کرده است. از این رو، هر گونه نرمال‌سازی و هنجارین نشان دادن برده‌داری، به صورت کنیز یا غلام، چنان‌که در صحبت‌های آن ملای سلفی دیده می‌شود و چنان‌که داعش به صورت خشن در مناطق تحت حاکمیت خود برای مدتی به اجرا گذاشت، ارتدادی وحشتناک به عصر ستم‌های گذشته و اعلان جنگ با انسانیت است. چنین ندهایی چه از سوی ملاهای سلفی مطرح شود چه حنفی و چه از هر فرقه و نحله‌ای دیگر باید شدیداً محکوم شود، و برای ریشه‌کن کردن این تفکر باید از هیچ کوششی دریغ نورزیم. دعوت به برده‌داری یا نرمال‌سازی آن رویکردی نادرست و غیر اخلاقی به این موضوع است.

شانزده) رویکرد نادرست دیگر در این زمینه برخورد احساساتی و عقده‌ای شماری از به اصطلاح باسوادان ما با این موضوع است. آنان در اثر تجربه‌های تلخ از طالبان افغانستان و ملایان ایران و آنچه از بنیادگرایان اسلام سیاسی مانند داعش و بقیه رخ داده است، دین اسلام را در زمینه امور قابل انتقاد مانند برده‌داری، منحصر به فرد دانسته و تافته‌ای جدابافته میان ادیان دیگر می‌دانند. از آن گذشته، هر گونه تلاش اصلاحی در درون اسلام را نادرست خوانده و از هر قرائت و تفسیری از آن که سازگار با اخلاق و عقلانیت باشد به خشم می‌آیند و همصدا با داعش و طالبان بر یک طبل می‌کوبند که اسلام واقعی همین احکام خشن و غیر اخلاقی است و هر کس که تفسیر دیگری از آن داشته باشد باید ساکتش کرد.

هفده) اگر ارائه نسخه‌ای عقلانی‌تر و اخلاقی‌تر از اسلام نادرست باشد، باید همه تلاش‌های رفرمیستی در مسیحیت، یهودیت، هندوئیسم، بودیسم، و سایر ادیان، و حتی ارائه هر قرائت متفاوتی از جریان‌های فکری معاصر را هم نادرست یا فریبکارانه تلقی کرد. اگر نماینده اصیل اسلام محمد عبده، اقبال لاهوری، نصر حامد ابوزید و امثال اینان نیستند، بلکه ملا عمر، علی خامنه‌ای، ابوبکر بغدادی و امثال آنان هستند، در این صورت باید گفت که نماینده اصیل مسیحیت نیز مارتین لوتر و مارتین لوترکینگ و نلسون ماندیلا و مادر تریزا نیستند، بلکه کشیشان متعصب و فاشیست‌های دست راستی هستند، و نماینده اصیل هندوئیسم مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو و رابیندرانات تاگور نیستند بلکه متعصبانی هستند که گاندی را به قتل رساندند، و نماینده یهودیت کسانی مانند اسحاق رابین که قصد مدارا با غیر یهودیان را دارند نیستند بلکه یهودی واقعی همان کسی که او را ترور کرد، و نماینده چپ و کمونیسم آدورنو و هورکهایمر نیستند بلکه حفیظ الله امین و انور خوجه و استالین و مانو هستند. اما واقعیت این است که در درون هر دین و جریان فکری تنوع چشمگیری وجود دارد، پاره‌ای از آن‌ها با اخلاق و خرد سازگار هستند و پاره‌ای ناسازگار. بسیار نامعقول و پارادوکسیکال است که از رفرمیست‌های دیگر ادیان و جریان‌ها ستایش کرد و تقلیل دادنهمه پیروان آن‌ها را به گروه‌های افراطی و خردستیز غیر منصفانه خواند، اما نوبت به اسلام که برسد هر دو پا را به یک موزه کرد و جیب و داد به راه انداخت که هیچ اسلامی غیر از اسلام طالبان و داعش را قبول نداریم.

هیجده) گفته می‌شود که قرائت مدرن و نوگرایانه از اسلام از این رو نادرست است که بر خلاف ظاهر متن است. این استدلال به ظاهر درست است، اما بسیار عامیانه است. تنها بی‌سوادها، چه مذهبی باشند و چه سکولار، معنای ظاهری متون را مبنا قرار می‌دهند. هر آدم باسوادی می‌داند که تمام متون دینی جهان، و حتی متون غیر دینی متعلق به حوزه ادبیات، فلسفه و دیگر معارف انسانی، مورد تاویل‌های متعدد قرار گرفته است و انسان‌های عاقل به معنای تحت اللفظی آن‌ها بسنده نکرده‌اند. اندکی دانش ادبی و زبان‌شناسی کافی است تا جایی برای بحث و مناقشه در این باره نگذارد. در تاریخ اسلام نیز عبور از ظاهر متن از همان زمانه صحابه اندک اندک آغاز یافت و با معتزله و فلاسفه و عرفا دم و دستگاه نظری عربی و طولی پدید آمد با پیدایش گنجینه‌ای عظیم از نظریات دینی. کجای این کار عاقلانه است که برداشت چند ظاهرگرا از متن دینی معتبر دانسته شود و تاویل‌های فارابی، ابن سینا، مولانا، ابن عربی، فخر رازی،

قاضی عبد الجبار، عین القضاة، سهروردی، ابن رشد، و دیگر بزرگان اندیشه در تاریخ اسلام نامعتبر تلقی شود، و با این کار به سلفیت و قشری‌گری خدمت مفت و رایگان ارائه گردد. اگر قرائت ظاهرگرایان به متن دینی تکیه دارد قرائت رفرمیست‌ها و نوگرایان هم به متن دینی تکیه دارد، اما مکانیسم‌های تاویلی‌شان متفاوت است.

نژده گفته می‌شود که قرائت نوگرایانه از اسلام به جایی نرسیده است و در آینده نیز به جایی نمی‌رسد و از این رو نباید وقت خود را با آن به هدر داد. این سخن درست نیست. هم اکنون بخش‌های وسیعی از جهان اسلام با قرائت افراطی و بنیادگرایانه از اسلام مخالفند و اگر مردم حق انتخاب داشته باشند اکثریت مسلمانان جهان به گروه‌های افراطی رای نمی‌دهند. این‌که از دوران جنگ سرد به این سو بنیادگرایی رشد گسترده‌ای داشته است همه‌اش به متن دینی بر نمی‌گردد. عامل اول و بسیار موثر در خلق این وضعیت سیاست و ساختار قدرت در نظام بین الملل بود. اگر حمایت‌های کشورهای سرمایه‌دار جهان از بنیادگرایی و استفاده ایزاری از آن در برابر رقبای‌شان نمی‌بود این پدیده به هیچ صورت به این حجم نمی‌رسید. عوامل ریز و درشت دیگری نیز وجود دارد. چنانکه ژیل کوپل در کتاب اراده خداوند توضیح داده است بنیادگرایی نوعی واکنش به تحولات مدرن است که در دیگر ادیان هم اتفاق افتاده است. از همین رو و با در نظر داشت همین تجربه، کسانی مانند یورگن هابرماس به بازنگری در رابطه مدرنیته با اصل دین تاکید کرده‌اند. البته عواملی مانند قابلیت متن، سنت کهن دینی، زیرساخت‌های فرهنگی و مانند این‌ها را، که به درجاتی سهم خود را در این وضعیت داشته‌اند نمی‌توان نادیده گرفت.

بیست) اسلامی که امروز در دسترس ما قرار دارد چهارده قرن در بستر رودخانه تاریخ با خس و خاشاک و لای و لجن فراونی آمیخته شده تا به ما رسیده است. این اسلام تاریخی که ترکیبی ناهمگون از کار فقیهان و متکلمان و تلاش پادشاهان و گروه‌های سیاسی متنازع و فلکلور عامیانه است، نیازی اساسی به تصفیه و رفرم دارد. این رفرم از بازنگری در دستگاه‌های تاویلی متون درجه اول شروع می‌شود و تا مطالعه انتقادی میراث فکری مسلمانان در طی چهارده قرن گذشته، بازسازی الهیاتی متناسب با یافته‌ها و داده‌های علمی نوین، جایگزین ساختن فقه با حقوق، مبنا قرار دادن فلسفه اخلاق در قانون گذاری، و تلاش‌های زیربنایی و اجتناب ناپذیر دیگری امتداد می‌یابد. البته لازم است از یاد نبریم که بخشی از آنچه داده‌های علمی نوین می‌شماریم از نوع انگاره‌ها و فرضیه‌هایی است که تا اطلاع ثانوی اعتبار دارد و نه به صورت ابدی و جاودانی. دانش بشری هنوز در فهم و کشف همه جانبه جهان راه دور و درازی در پیش دارد، اما عجلتاً باید دستاوردهای آن تا حال حاضر را به رسمیت شناخت و نگذاشت که قرائت‌های علم‌ستیزانه و خردگرایانه از دین در جوامع مسلمان مانع توسعه و بهبود زندگی مردم شود. در همین راستا، برخی از احکام شرعی که تحولات زمان منسوخ‌شان کرده است، مانند احکام برده‌داری و کنیز گرفتن و مانند این‌ها باید برای همیشه به موزیم تاریخ سپرده شود.